

امیرکبیر و دیوان سالار فرهنگی

دکتر ناصر تکمیل همایون

استاد و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

□ درآمد

نقش‌های میرزا تقی خان امیرکبیر، در محورهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به هم پیوسته هستند و تبیین آن، در پیوند مستقیم با جامعه‌ی آن روزگار و شناخت رویدادهایی است که، ظهور و بروز جدید در تاریخ معاصر ایران داشته‌اند و هر یک به گونه‌ی، در بیداری و شناخت زمان و تصمیم‌گیرهای رجال و حکومت‌گران مؤثر بوده‌اند.

در پی شکست ایران در جنگهای با روسیه، نخستین بیداری جامعه، در شناخت ناتوانی‌های خود و قدرتمندی‌های اروپاییان آشکار شد و اندک‌اندک در مسیر چیران ناکامی‌ها، روحیه‌ی اصلاح‌گری در دیوانیان کشور پدید آمد و با آن که جامعه، در روند ناسالم تاریخی - سیاسی قرار گرفته بود و عقب‌ماندگی علمی، اقتصادی، فشارهای غیرمستقیم و نامرئی سیاست‌های تسخیر OCCUPATION، تجزیه BALKANISATION و سلطه DOMINATION از شمال و جنوب کشور را در ناپه‌نجاری‌های همه‌جانبه‌ی «موازنه‌ی مثبت» قرار داده بود، اما به نظر می‌رسد، آهنگ دگرگونی‌ها در نظام سیاسی ایران، مشهود گردیده بود.

سلطنت قاجاریه، در هم‌زمانی با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه شکل گرفت. در دوره‌ی فتحعلی‌شاه، بی‌تردید شاه و وزیران و مسؤلان کشور، از نظام جدید فرانسه و کشمکش ناپلئون بناپارت و ماجراهای اروپا، خبرهایی شنیده بودند. ایلچیان و سفرنامه‌نویسان و نیز جهانگردان و سفیران اروپایی، همواره گروه حاکمه ایران را پیش و کم با نهادهای حکومتی اروپا آشنا کرده و آگاهی‌هایی در اختیار آنان قرار می‌دادند. در دوره‌ی پایانی فتحعلی‌شاه و نیز دوره‌ی محمدشاه، آشنایی مردم از جامعه خود و دیگران، فزونی یافت و با شناخت از حکومت‌های مبتنی بر قانون در مسیر عدالت، که جامعه‌های اروپایی خود را ملزم به رعایت آن نشان داده بودند، خواسته‌های جدیدی در ایران پدید آمد و کوشش‌هایی به ظهور رسید تا بر پایه‌ی اقداماتی اصلاح‌گرایانه، از سوی عباس‌میرزا و قائم‌مقام اول و دوم، پاره‌ی از نابسامانی‌ها، مرتفع گردد که البته به دلایل خاص تاریخی، توفیقی حاصل نگردید.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر، پرورش یافته‌ی این دوره‌ی پرماجرایی اجتماعی است و در آغاز این گفتار، اشاره‌ی کوتاه به زندگی او، می‌تواند در شناخت تاریخی پژوهندگان و نتیجه‌گیری پایانی سودمند باشد.



۱- از خاستگاه خانوادگی تا رامداری

میرزا تقی‌خان، فرزند مشهدی محمدقربان فراهانی در سال‌های بین ۱۲۱۰ و ۱۲۱۵ قمری تولد یافته است. از کودکی در خاندان قائم‌مقام بزرگ (میرزا عیسی) و سیدالوزرای شهید ایران (میرزا ابوالقاسم) به سر برده است و با حمایت وی که اعتقاد داشت «این پسر ترقیبات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد، باش تا صبح دولتش بدمد»^۱ زیر نظر معلمان و مربیان، از دانش‌های زمان برخوردار گردید و اندک‌اندک، وارد دیوان شد و به سمت لشکرنویسی و منشی‌گری نظام، ارتقاء یافت و مستوفی نظام شد. در سال ۱۲۴۴ پس از کشته‌شدن گریبایدوف (وزیر مختار روسیه)، همراه هیاتی به پترزبورگ اعزام شد. ده ماه و پانزده روز در آن دیار بود و با نیکلای اول، امپراتور روسیه ملاقات کرد. در دوره‌ی صدارت میرزا ابوالقاسم، به نظم امور لشکری و کشوری آذربایجان اهتمام داشت. پس از شهادت قائم‌مقام، امیر در خدمت نظام باقی ماند. در سال ۱۲۵۳ به اتفاق ناصرالدین‌میرزا، ولیعهد به ایروان مسافرت کرد. در سال ۱۲۵۹، برای حل مشکلات مرزی، به مأموریت ارزنه‌الروم اعزام گردید که چهارسال به طول انجامید. ناصرالدین‌شاه در ۱۲۶۴ ق به تخت سلطنت جلوس کرد و در همان شب، میرزا تقی‌خان امیرنظام را به خلعتی که حواشی آن تمام مروارید بود، مخلع و به صدارت عظمی منصوب ساخت و به لقب اتابکی و صدراعظمی ملقب کرد و امیر از فردای آن روز به رتق و فتق امور، عزل و نصب‌ها، نظم و نسق کارها، رفع انقلابات و هرج و مرج‌ها مشغول گردید.^۲

۲- ایران در چارچوب «موازنه‌ها»

در دوره‌ی پرورش یافتن میرزا تقی‌خان، یعنی دوره‌ی اول سلطنت قاجاریه، ایران در پهنه‌ی سیاست بین‌المللی، جایگاه والایی نداشت. روسیه و انگلیس، هر دو در مقام نبرد برای سلطه‌ی کامل بر ایران بودند. در زمان ناپلئون اوضاع اندکی دگرگون شد؛ اما پس از آن دوره‌ی کوتاه، ارزش ایران در قالب سیاست جهانی، محدود به آن گردید که حد فاصل میان دو دولت نیرومند استعماری روس و انگلیس بماند، دو دولتی که در جهت گسترش امپراتوری‌های خود جهش‌های بلند فرا راه خویش داشتند.^۲

مورخ و تحلیل‌گر کتاب ارزنده‌ی امیرکبیر و ایران افزوده است: هرگاه دولتی روی کار آمد که خواست سیاست ملی و نیهیتا مستقلی پیش گیرد (بگوئیم موازنه‌ی منفی)، روس و انگلیس بنا همدیگر، توطئه‌ی عینی یا موضعه‌ی تلویحی کردند که آن قدرت را برانزدند و آن سیاست را بشکنند. هرگاه پای دولت ثالثی به میان کشیده می‌شد، همان دو حریف دیرینه با هم متحد گشته که دست رقیب تازه‌وارد را کوتاه گردانند.^۳

سیاست ایران، در قبال کانون‌های سلطه‌ی برون‌مرزی، همواره انفعالی بوده، با زمامداری امیرکبیر و تحولاتی که وی در دوران نظام سلطنتی قاجاریه پدید آورد، سیاست خارجی‌ان جنبه‌ی انفعالی پیدا کرد و ایران، خود ابتکار سیاست و تعیین خط مشی حکومتی خود را در دست گرفت. به زبان دیگر «ایران شخصیت و هویت برجسته‌ی کسب کرد که قائم به ذات بود و این معنی، ارزنده‌تر از همه‌ی معانی است.»^۴

کوتاه سخن، امیرکبیر متعلق به عصر قاجاریه و دوره‌ی پس از تکمیل عهدنامه‌ی شوم ترکمانچای و ۵۵ سال پیش از نهضت مشروطیت ایران است، به زبان دیگر، روزگاری که «موازنه‌های سیاسی» برخاسته از قدرت سلطه‌گران برون‌مرزی، حرکات تاریخی و تحولات حکومتی ایران را به شیوه‌های خاص ترسیم کرده بود.

در این مقام فقط به دو امر محسوس‌تر و فیزیکی آن که صبنه‌ی وطنی دارد، اشاره می‌شود:

۱- اشغال سرزمین‌های ایرانی از شمال (توسط تزارها در قفقاز و دریای مازندران (آشوراده، خراسان و ماوراءالنهر) و از جنوب (توسط انگلیسی‌ها در خلیج فارس و

جزایر و بنادر آن، (سیاست تسخیرگری)؛

۲- تکه‌تکه کردن سرزمین‌های ایرانی و پدیدآوردن کشورهای جدید به دور از شالوده‌ی ملی، فرهنگ و تمدن متنوع وحدت‌گرایی ایرانی (سیاست تجزیه‌گری (Politique De Balkanisation).

این دو حالت، به تحقیق جدای از یکدیگر در کشورهای دیگر نیز دیده شده است؛ اما هر دو حالت یعنی «اشغال و جداسازی» و «تکه‌تکه کردن سرزمین‌های تاریخی یک ملت» هم‌سو و هم‌زمان بسیار نادر بوده است.

مساله‌ی دیگر این که، سلطه‌های برون‌مرزی در سراسر جهان از سوی یک کانون استعماری یا امپریالیستی (انگلستان در هند، روسیه در قفقاز و فرارود، فرانسه در الجزایر، بلژیک در کنگو و...) تحقق یافته است، اما در ایران، سلطه‌گری‌های برون‌مرزی از دو سو و به‌طور غیرمستقیم و نامرئی پدید آمده است و تا آنجا که آگاهی در دست است، شاید کشور دیگری در جهان، مصیبتی همانند ایران نداشته است.

بلای بالاتر پیوند و هماهنگی خواسته و ناخواسته‌ی سلطه‌ی خارجی یا استبداد و ارتجاع داخلی بود که دگرگونی و اصلاح در جامعه را با معضلات روبه‌رو می‌کرد. از این رو، تحلیل تاریخی سلطه بیگانگان در ایران ینا دینامیسم خارجی و برون‌زا DEDEHORS نباید محققان را از کارایی موقعیت‌ها و مناسبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی داخلی و درون‌زا DE DEDANS غافل نماید. به تحقیق، کیفیت جامعه و حرکات تاریخی ساخته‌ی آن،

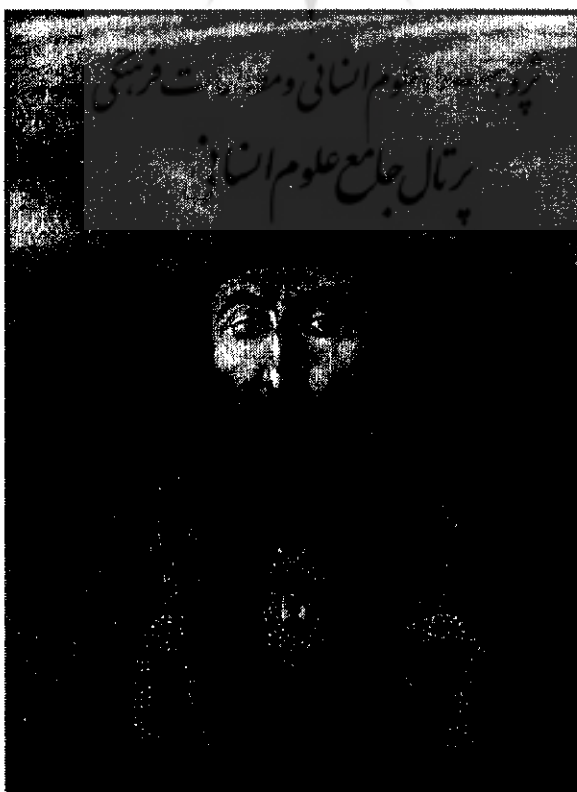
موقعیت خاص اثرپذیری دینامیسم برون‌مرزی را فراهم می‌ساخت و وضع پیش‌آمده در این برخورد، سیمای جامعه و پویایی آن را دگرگون می‌کرد و به زبان دیگر، برخوردهای دیالکتیکی درون جامعه‌ای و برون جامعه‌ای، استقرار و نیز تحول جامعه را پدید می‌آورد.

۳- سیاست امیرکبیر

بر پایه‌ی «اصل

استقلال ملی»

امیرکبیر او که برجستگی ویژه دارند، یکی رویارویی در برابر سلطه بیگانگان و دیگری آماده‌سازی جامعه، در قبول مسئولیت شرکت در سرنوشت ملی‌ست که اصلاحات دیوانی و



نظامی و نیز آشناسازی نسل جدید ایرانی با تمدن و فرهنگ و خودشناسی تاریخی، جلوه‌ی ممتاز آن بوده است و این شیوه‌ی زمامداری در آن روزگار، در تقابل و تضاد با سیاست‌های حاکم بر جامعه‌ی سنتی زیر سلطه‌ی ایران قرار داشت. روشن‌تر این‌که سیاست مستقل، ملی و سازنده‌ی امیرکبیر از یک سو، و شیوه‌های سلطه‌گرانه و تخریبی سیاست برخاسته از کانون‌های قدرت بیگانه، در هماهنگی‌های درون‌جامعه‌یی از سوی دیگر، بدین‌سان رویارویی داشتند:

- روسیه و انگلستان نفع واحدی در ایران دارند، پس سلطنت فعلی باید برجای ماند (= قبول دست نشانده‌گی).

- دولت ایران در اختلاف با همسایگانش از فتوحات خارجی باید پرهیز کند (= قبول اصل تجزیه).

- دو دولت سلطه‌گر، در صورت بروز اغتشاش در ایران «دخالت نظامی» به عمل آورند (= قبول سلطه نظامی)

ایران استقلال کلی داشته باشد، اما قدرت نظامی پیدا نکند و در اختلاف با افغانستان و عثمانی به خیال لشکرکشی نیفتد. روس و انگلیس هم اگر کاری داشته باشند، به موقع اعمال نفوذ «دوستانه» نمایند و وزیران ایران آماده باشند که خرده فرمایش‌های سفیران دو همسایه را بشنوند و مجری دارند (= قبول تحت‌الحماگی).

در برابر این پیشنهادهای استعماری، میرزا تقی‌خان امیرکبیر مجدانه:

- به اصلاحات خود در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی شتاب داد.

- نظام جدید را با ایجاد بحریه در خلیج فارس بنیاد نهاد.

- کارخانه‌های صنعتی ایجاد کرد و اقتصاد مرده‌ی عصر حاج میرزا آقاسی را در مسیر رونق قرار داد.

- متخصصان و استادان فنی و علمی از کشورهای بی‌طرف استخدام کرد.

و دیگر خدمات از این نوع که تمامی آنها، به شیوه‌های سیاسی و اقتصادی برخاسته از جامعه‌ی ایرانی و فرهنگ تاریخی آن بود که با دستورالعمل‌های بیگانگان، نمی‌توانست توافق داشته باشد و روشن است که آن راه و روش ایران را به سوی «جامعه‌ی مدنی» به سیاق آن روزگار راهبری می‌کرد.

ع - تضاد و مخالفت جویی‌ها

جامعه‌ی ایرانی و شیوه‌ی حکومتی آن، خود در اسارت «نظام جدید سلطه» و «سیطره‌ی نیمه استعماری» قرار داشت و حرکت جدید سیاسی و مدنی امیرکبیر را برنمی‌تافت و تخالف و تضاد «درون جامعه‌یی» و «برون جامعه‌یی» شدت گرفت و سرانجام «موازنه‌ی مثبت» از طریق دربار و درباریان و نفوذ در شاه جوان و بی‌تجربه (اصل استبداد)، ارتش و نظامیان (نیروهای استبداد)، رشوه‌خواران و پیشکش‌گیران و اهل مداخل (مالیه‌ی استبداد)، جهل

و نادانی پاره‌یی از قشرهای جامعه (بایگانه از جماعی استبداد) و اعیان و اشراف و قدرت‌های محلی مختل امنیت (وابستگان استعماری استبداد)، علیه «موازنه‌ی منفی» پیروزی یافت و فرمان شوم و نامبارک زیر به نگارش درآمد:

«چاکر آستان ملایک پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت، حاج علیخان پیش خدمت خاصه، فراش باشی دربار سپهر اقتدار، مأمور است که به فین کاشان رفته، میرزا تقی‌خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین‌الاقربان مفتخر و به مراسم خسروانی مستظهر بوده باشد»^۷.

شکست‌دادن امیرکبیر و جلوگیری از پروسه‌ی اصلاحات و نوآوری‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پس از امیرکبیر، در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، مسایل دیگری چون وام‌های خارجی، انحصارها و ایجاد انواع تنگناهای مالی، ارکان اقتصادی جامعه را متزلزل ساخت و با پدیدآوردن تبلیغات علیه «ایران آرمانی» چون مذهب‌سازی‌های ضد اسلامی و فرقه‌پردازی‌های ضد ملی، فراماسونیسیم، غرب‌گرایی و غرب‌زدگی OCCIDENTALISME، جهان‌گرایی‌های تک بعدی UNIVERSALISME، اروپامداری‌های چند سویه و غیر عادی EUROPEOCENTRISME و سرانجام تکنوکراسی و بوروکراسی‌های دورمانده از فرهنگ و دیگر اندیشه‌های ناسازوار با میهن‌دوستی و ملت‌خواهی ایرانی، جامعه در مسیری قرار گرفت که کاربرد نظریه‌های روزگار امیرکبیر، با پیچیدگی و اشکالات جدیدتری رویارویی پیدا کرد، به گونه‌یی که اصل استقلال یعنی بنیادی‌ترین اندیشه و عمل امیرکبیر، هماهنگ با اصل آزادیخواهی (مشروطه‌گری) بر پایه‌ی قانون‌خواهی شکوهمند بی‌سابقه‌یی پیدا کرد و کوشش‌های امیرکبیر در درازمدت سودمندی‌های خود را نشان داد.

میرزا تقی‌خان با داشتن تجربه‌های بیش‌تر و آگاهی‌های پیشرفته‌تر، سدی بود بس سدید، که در برابر سیل ویرانگر استعمار ایستادگی نشان داد و بسیاری از دسیسه‌های شوم ضد ایرانی آنها را خنثی کرد، اما به دلایل خاص اجتماعی و شرایطی که بر جامعه‌ی آن روز ایران حاکمیت داشت، در برابر پاره‌یی از ناهنجاری‌های پیش‌آمده، آن‌سان که باید سیاست‌های او کارایی پیدا نکرد؛ نه استقلال کامل در زمینه‌های مختلف پدید آمد و نه «خیال کنسٹیپلوسیون» CONSTITUTION امیری تحقق یافت.^۸

اما پس از شهادت آن صدراعظم ملی، شایسته و اصلاح‌گر ایران، اندیشه‌ی اصلاح امور کشور از میان ترفت. ناصرالدین‌شاه در پی سفرهای خود به اروپا و آشنایی با حکومت‌های مغرب‌زمین و تأثیرپذیری از رجال و سیاست‌گذاران پیشگام چون میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی، کوشش کرد تا در «چارچوب نظام» تحولاتی پدید آورد و «مجلس وزراء» بی‌همانند «پارلمان» و «مجلس دربار اعظم» یا «دارالشورای کبیرای دولتی» ایجاد کند و از قانون و مقررات سخن به‌میان آورد.

امیرکبیر با آن که از آغاز مشاغل نظامی داشت، اما دیوان سالاری بیش و کم غیر نظامی بود و در منزلت دیوان سالاری، مردی فرهنگی و با دیانت به شمار می‌رفت. نسبت به گذشته‌ی ایران و تاریخ فرهنگ و تمدن آن آشنایی داشت و بر آینده‌ی ایران و پدیدآوردن کشوری مستقل و مقتدر و سربلند دل می‌سوزاند.

در آن روزگار وانفسا بر پایه‌ی باورهای ملی و اسلامی خود، به‌رغم ظاهرسازی‌های استعمار، در رویاروی با «برده‌فروشی» در خلیج فارس (دفاع از حقوق بشر)، از خود مقاومت چشم‌گیر نشان می‌داد و در رهایی مردم هند از دام استعمار (دفاع از اصل استقلال برای همه‌ی ملت‌ها) اندیشه و اقداماتی مفید می‌کرد. به‌هیچ یک از کانون‌های قدرت برون‌مرزی، اعتنا نداشت؛ در درون جامعه هر حرکتی را چه سیاسی و اجتماعی و چه اقتصادی بر پایه‌ی فرهنگ و ارزش‌های موجود در جامعه و آرمان‌های «ملی» انجام می‌داد. آموزش و پرورش، نظامی و غیرنظامی، مبتنی بر فرهنگ و خواسته‌های جامعه تبیین می‌شد. روزنامه‌نگاری و اطلاع‌رسانی و نشر کتب و رسائل گوناگون بر پایه‌ی نیازهای مردمی شکل می‌گرفت. این شیوه‌های حکومتی کم‌سابقه در ایران، وی را از دیگر صدور قاجاری ممتازتر کرده بود و مورخان به درستی جایگاه برجسته‌ی او را در مسند پیشوایان استقلال و ملت‌گرایی قرار داده‌اند و در شناخت و تبیین مشروطیت ایران، عزتش را گرامی داشته‌اند. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۲۴۶-۲. اقبال آشتیانی، عباس، مهرزا تقی‌خان امیرکبیر به کوشش ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۰، ص ۱۰۶-۳. امیرکبیر و ایران ص ۳۶۲.
- ۴- همان، ۵- همان ص ۲۶۳-۶- همان.
- ۷- همان، ۸- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهفت مشروطیت تهران، سخن، ۱۳۳۰، ص ۳۶.

اشتراک اساطیر

در اشعار

سهراب سپهری

صغری دیوسالار - کارشناس ارشد ادبیات

□ مهرماه، سالگرد درگذشت سهراب سپهری است که اندیشه‌ی اسطوره‌ی‌اش نمایه‌ی است از اغلب اسطوره‌های به‌جامانده از ملل و اقوام مختلف. سهراب با اندیشه‌های اساطیری آشناست و خود را علناً منسوب به این ادیان، حقایق و مکاتب می‌داند: هر جا گل نیایش رُست، من چیدم / قرآن، بالای سرم، بالش من انجیل، بستر من تورات، و زیرپوشم اوستا، می‌بینم در خواب، بودایی در نیلوفر آب.

دقت و غور در اشعار زیبای سهراب به همین نکته اعتراف می‌کند. آن‌جا که از سفر می‌گوید، مجموعه‌ی مسافر او، سفرنامه‌ی تخیلی - ذهنی سهراب است که طی آن تدریس وقایع ذهنی می‌کند و جزو اشعاری است که در آن رنگ و بوی ادبیات، فرهنگ و اسطوره‌ی هند را می‌شود دید. واژه‌ی «سرنات»، تداعی‌گر «جاده‌ی است که بودا از آن به‌سوی بنارس می‌رود. زیر درخت روشنی می‌نشیند و بر آن می‌شود تا زمان روشن شدن هم در آن حالت بماند. سرانجام پس از هفت‌روز روزه و نگرش، به روشن‌شدگی دست یافت و بودا شد»:

آنی بود، درها وا شده بود، برگ‌ی نه، شاخی نه، باغ فنا پیدا شده بود... هر بودی بودا شده بود.

سهراب با آگاهی از اساطیر ملل و اقوام، به‌قول زبان‌شناسان: از محور جانشینی کلام بهره می‌گیرد. آوردن «آواز» به‌جای «شبهه»، همین ترفند است. در مسافر، سهراب جانشین و یا در واقع در لباس قهرمان اساطیری است که برای رسیدن به اسب گمشده‌ی حقیقت، راهی می‌شود و پس از گذر و عبور، این مرحله برایش تداعی می‌گردد که در «چندسالگی‌اش» از هجوم و تراکم حقیقت به خاک افتاده بود. در واقع می‌شود این‌گونه برداشت کرد که با آگاهی از فلسفه‌ی او پانیشدها سوار بر اسب اسطوره‌ی هندیان، حقیقت را در سرزمین خود و در اطراف خود و یا هر جا پیرامون خود، توانست ببیند.

در قطعه‌ی «زندگی چیزی بود، مثل یک بارش عید»، سهراب باز هم متأثر از یک اندیشه‌ی هندی است. در اندیشه‌ی مردم هند، «هولی» روز اول عید آنان محسوب می‌شود. این جشن معادل فروردین و عید ایرانی است. روزهای جشن را با پاشیدن ماده‌های رنگی ماندگار می‌کنند، چرا که در باور آنان: رنگ، نماد خلقت و آفرینش مجدد است:

بهتر آن است که برخیزم / رنگ را بردارم. / روی تنهایی خود نقشه‌ی مرغی بکشم.
در ابتدای بحث گفته شد که سهراب از اساطیر اقوام آگاهی دارد و این‌بار سهراب را راهی دیار یونان می‌کنند:

در بگشا / خانه بروب / مرگ آمد / سیب طلا از باغ طلا آورد.

سیب طلا، ارمغان سرزمین یونان است. «سیب‌هایی طلایی یا هسپریدها، در افسانه‌های یونانی، میوه‌های دست‌نیافتنی بهشتی در بوستان فردوس مانند بغ بانوی هرا که سه الهه‌ی شب همراه با اژدهایی صد سر از درخت آن‌ها پاسداری می‌کردند و هرکول در خوان آخرین سفرهای دوازده‌گانه‌اش، با کشتن اژدها این سیب‌ها را چید». این سیب طلا همان میوه‌هایی است که از باغ اساطیری چیده می‌شود. سیب، یادآور هبوط است و دست‌یابی لذت و نمود سازگاری و عشق. این سیب همان روزانه است که سهراب از طعم و هم آن سخن می‌گوید و از تجدید و تکرار دوباره‌ی آن هراس به دل دارد. یادآور این اندیشه‌ی سامی است که